

## فلسفه یونان یا کلام عقلانی شیعه؟ / مدیر مسئول

عقلانیت شیعه از آغاز ورود فلسفه یونان به عالم اسلام در برابر آن صف آرای می‌کرد و از عقاید برهانی وحی در برابر مطالب شبه عقلانی فلسفه دفاع کرد. در خط مقدم این دفاع، خود اهل بیت علیهم السلام قرار داشتند که با تبیین برهانی عقاید بو زه در عرصه توحید و معرفت الهی، مرز بین معارف برهانی وحی را با مبانی و عقاید فلسفی جدا می‌کردند و پشت سر آنها شاگردان برجسته آنها چون هشام بن حکم قرار داشتند.

به شهادت کتب رجالی، هشام شاگرد نامی امام صادق علیه السلام اولین ردیه را بر ارسطو نوشته و به دلیل ضدیت پیوسته اش با فلسفه از سوی خلافت عباسی که مدافع و مروج فلسفه بوده، تحت تعقیب قرار گرفته است. مورخان به این موضوع اشاره کرده اند که چون یحیی بن خالد برمکی به شواهد و نوشته هایی از هشام در رد و طعن بر فلاسفه دست یافت، هارون عباسی را تحریک به قتل هشام نمود.<sup>[1]</sup>

فضل بن شاذان شاگرد مبرز ائمه هدی امام جواد، امام هادی و امام حسن عسکری علیهم السلام دیگر عالم و متکلم شیعی است که از جمله تصانیف 180 گانه او کتابی با عنوان «المنقض علی من یدعی الفلسفه فی التوحید و الماعراض و المجزء» است. اثر دیگر ضد فلسفی او که در کتب رجالی از آن یاد شده است، «المسائل فی العالم و حدوثه» است که به دفاع از نظریه برهانی حدوث عالم در برابر نظریه فلسفی قدم عالم نگاشته شده است.<sup>[2]</sup>

مناظرات و احتجاجات اهل بیت علیهم السلام با دهریین و فیلسوفان زمان خودشان که صبغه ای کاملاً برهانی و استدلالی داشته اند، اغلب بنیادی ترین اعتقادات فلسفی را نشانه می‌رفته اند. به عنوان نمونه یکی از اساسی ترین عقاید فلسفی قول به قدیم بودن عالم و عدم انفکاک جهان هستی از ذات الهی است.

شرح منظومه می نویسد:

متکلم ن می‌گویند: عالم حادث زمانی است به این معنا که اگر به قهقرا برگردیم... بالآخره به لحظه‌ای می‌رسیم که عالم پدید آمده، و قبل از آن لحظه عالمی نبوده است. می‌گویند اگر عالم حادث زمانی نباشد قدم زمانی است و اگر قدم زمانی باشد بی‌دلیل از علت و خالق است... اما حکمای الهی [فلاسفه] معتقدند که عالم قدم است یعنی اصول و ارکان عالم ازلی است و از لحاظ زمان هر اندازه به عقب برگردیم به مبدأ و آغاز شروعی نمی‌رسیم، زمان ابتدا و انتها ندارد. از نظر حکمای الهی [فلاسفه] "کل حادث مسبوق بماده و مده: هر چه تازه‌ای قبلاً ماده حامل استعدادی داشته است و هم

پیش از او زمانی بوده است." [3]

حال با مراجعه به سخنان اهل بیت علیهم السلام مشاهده می‌کنیم که این عقیده و اصل فلسفی بارها از سوی اهل بیت علیهم السلام مورد نقد و رد قرار گرفته و حتی از آن با عنوان نظری زندیقانه یاد شده است:

امام صادق علیه السلام: انه لو كان معه شيء في بقاءه لم يجز أن يكون خالقا له لانه لم يزل معه فكيف يكون خالقا لمن لم يزل معه؟ [4]

اگر چیزی در بقا با خداوند می‌بود دیگر ممکن نبود که خداوند خالق آن چیز باشد، چه این که در این صورت آن چیز پیوسته با خداوند بوده است. پس چگونه ممکن است خداوند آفریننده چیزی باشد که از ما با او موجود بوده است؟!

امام باقر علیه السلام نیز در رد بر عقیده فلسفی قدم عالم و امتناع خلق اشیاء از عدم (لا من شيء) می‌فرمایند:

إن الله تبارك وتعالى لم يزل عالما قداما، خلق الماشء لا من شيء ومن زعم أن الله تعالى خلق الماشء من شيء فقد كفر، لانه لو كان ذلك المشء المذی خلق منه الماشء قدما معه في أزلا ته وهو ته كان ذلك أزلا، بل خلق الله عز وجل الماشء كلها لا من شيء.

همانا خداوند تبارک و تعالی پدوسته عالم و قدم بوده است. اش ارا از چه زی نافر ده است و هر کس معتقد باشد که خداوند اش ارا از چه زی آفر ده است تحققا کافر شده است. ز را اگر آن چه زی که اش ارا از آن آفر ده شده‌اند قدم بوده، در از ما ت و هو ت با خداوند وجود داشته است پس خود آن چه ز از ما ت خواهد بود، بلکه خداوند تعالی اش ارا از چه زی نافر ده است.

امام رضا علیه السلام از امام المؤمنین علیه السلام نقل می‌فرماید:

المحمد لله المذی لا من شيء، ولا من شيء كونه ما قد كان، المستشهد بحدوث الماشء على أزلا ته. [5]

حمد خداوندی را که از چه زی پدیده آمده، اش ارا از چه زی ایجاد فرموده، و حدوث اش ارا گواهی بر از ما ت خوش قرار داده است.

و ن ز آن حضرت می فرماید:

إن كل صانع شء فمن شء صنعهُ، والمخلوق الملقب بالخلق وصنع لا من شء. [6]

هر سازنده‌ای اش را از چه زی د مگر می‌سازد، و خداوند آفر دگار ناشناخته و الما مقام اش را بدون ا نکه آنها را از چه زی بسازد ا جاد فرموده است.

زند قی از امام صادق علیه السلام پرسید:

من أی شء خلق الله الملائكة؟ قال علیه السلام: لا من شء. فقال: كيف جء من لا شء شء؟ قال علیه السلام: إن الملائكة لا تخلو إما أن تكون خلقت من شء أو من غير شء، فإن كانت خلقت من شء كان معه فإن ذلك المشء قد هم، والمقد هم لا يكون حدثاً ولا فنى ولا تغر... قال: فمن أين قالوا: إن الملائكة أزلوا؟ قال: هذه مقالة قوم جحدوا مدبر الملائكة فكذبوا المرسل ومقاتلهم والملائكة وما أنبأوا عنه، وسموا كتبهم أساطير، ووضعوا لأنفسهم دناءة بآرائهم واستحساناتهم... لو كانت قد مة لم تغر من حال إلى حال، وإن المازلي لا تغر به الملائكة ولا أتى عليه المنفعة. [7]

خداوند اش را از چه چه زی آفر ده است؟ امام علیه السلام فرمودند: آنها را از چه زی ن آفر ده است. گفت: چگونه ممکن است از "ه بیج"، چه زی پد آ د؟! فرمودند: اش ا با د از چه زی آفر ده شده باشند، و ا نکه از چه زی آفر ده نشده باشند، اگر از چه زی آفر ده شده باشند که آن چه ز با خداوند بوده است پس آن چه ز قد هم خواهد بود، در حالی که قد هم نمی‌تواند حادث باشد و فنا و دیگرگونی بیذ رد...

گفت: پس از کجا گفته‌اند که اش ا ازلی‌اند؟! فرمودند: ا ن گفتار، اعتقاد کسانی است که وجود مدبر اش را انکار کرده‌اند، انب ا و گفتار آنان را تکذ ب نموده، و خبرهای آنها را دروغ شمرده‌اند. کتاب‌های آنها را افسانه انگاشته، و برای خوشن مذهبی بر اساس اند شه‌ها و افکار خود بنا نهاده‌اند... اگر قد هم می‌بود دیگرگونی در احوال نمی‌پذ رفت، ازلی آن است که زمان‌ها آن را دیگرگون نمی‌سازند، و فنا و نستی در آن راه ندارد.

اکنون در مقابل موضع فلسفه که بر خلاف سخنان و براهین صریح اهل بیت علیهم السلام عالم را قدیم و ازلی می‌دانند به موضع متکلمان عالم‌بدر شیعه مراجعه می‌کنیم که چگونه از موضع برهانی و وحیانی اهل بیت علیهم السلام دفاع عقلانی می‌کنند. مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی در کتاب کلامی تجرید الماعتقاد می‌نویسد:

این وجود الممكن من غیره، فحال ایجاده لا کون موجودا لاستحالة ایجاد الموجد، ف کون معدوما، فوجود الممكن مسبق بعدمه، وهذا الموجد سمي حدوثا، والموجود محدثا. فکل ما سوی الواجب من الموجودات محدث، واستحالة المحوادث لا إلی أول - كما قوله الفللسفی - لا حتاج إلی ب ان طائل بعد ثبوت إمكانها المقتضى لحدوثها.

وجود ممکن از غیر خودش می باشد، پس ایجاد آن باید در حالی باشد که پیش از آن موجود نباشد ز را ایجاد چیزی که موجود باشد محال است. پس معدوم بوده است و وجود آن پس از عدمش می باشد. نام این گونه وجود، حدوث است. پس تمامی ماسوای خداوند متعال محدث می

باشند، و با توجه به امکان حوادث که مقتضی حدوث آن

ها می

باشد دیگر بطلان نظر فلاسفه که می

گویند: "حوادث ابتدا ندارد" نیز از به این ندارد.

و نیز می گویند:

الموجب المؤثر فی الممكنات قادر، إذا لو كان موجبا لكانت الممكنات قدمة، والملازم باطل - لما تقدم - ...

خداوندی که ممکنات را آفریده است قادر می باشد ز را اگر غیر مختار می بود لازم می آمد که مخلوقات ازلی باشند در حالی که چنان که گفته ام ازلیت مخلوقات باطل است...

و می نویسد:

ولما قدم سوی الله تعالی.

غیر از خداوند تعالی هیچ موجود ازلی وجود ندارد.

و دیگر متکلم بزرگ شیعه مرحوم علامه حلی در شرح کلام خواجه در رد مذاهب فلسفی می گویند:

وکل هذه المذاهب باطله، لأن كل ما سوي الله أممکن، وکل ممکن حادث.<sup>[8]</sup>

تمامی این مذاهب [مذاهب فلسفی در مورد ازلیت و قدم بودن موجودات] باطل است، زیرا تمامی خداوند ممکن الوجود است، و هر ممکنی هم حادث می‌باشد.

کلام شیعی از آغاز مبتنی بر آموزه های عقلانی و برهانی اهل بیت علیهم السلام بوده است. این کج فهمی ای برخاسته از المقائات فلسفی مسلکان است که کلام مساوی با تعبد و نقلی بودن قلمداد می‌شود؛ در حالی که هر جا موضوعی عقلی مطرح بوده است مانند بسیاری از مباحث توحیدی، اهل بیت علیهم السلام با استناد به براهین و استدلال های عقلی، طرح مساله و موضوع می‌کرده اند [9] بو ژه آنجا که در موضع مناظره و احتجاج با منکران و مخالفان بوده اند.

متکلمان عالمقدر شیعه چون شیخ مفید، سید مرتضی، ابوالصلاح حلبی، خواجه نصیر المدين طوسی و علامه حلی و ... با مراجعه به آموزه های برهانی اهل بیت علیهم السلام کلام عقلی شیعی را پی ریزی کردند.

در همین جا باید به این نکته اشاره کرد که فراگیری یک برهان عقلی از روایات و نصوص وحیانی، هرگز آن را به دایره تعبدیات نمی‌برد همان گونه که آموختن ریاضی نزد معلم آن، به مفهوم نقلی و تعبدی بودن این علم نمی‌باشد. این پنداری بس باطل است که کسانی مراجعه به فیلسوفان یونانی و فراگیری استدلال های آکنده از وهم و خطای آنها را فعل و انفعالی عقلانی بدانند اما مراجعه به متون وحیانی و استنباط براهین و استدلال های عقلی مندرج در آنها را امری تعبدی و نقلی قلمداد کنند. اساسا عقل آدمی نیاز به معلم و آموزگار داشته و در خلا نمی‌تواند بارور شود و در همین مسیر است که اثره گنجینه های عقول یکی از رسالت های انبیاء ذکر شده است (لیثروا لهم دقایق العقول). بسیاری از روایات نیاز عقل به علم و معلم را یاد آور شده اند. امام صادق علیه السلام فرمود:

لا یفلح من لا یعقل و لا یعقل من لا یعلم [10]

آن که تعقل نوزد رستگار نمی‌شود و آن که جاهل باشد نمی‌تواند تعقل بورزد.

تفاوت فیلسوفان با متکلمان شیعه در این است که فیلسوفان برای باروری عقل خود به فلاسفه مشرک یا ملحد یونان مراجعه کرده اند و نقطه عزیمت علمی و استدلالی خود را آموزه های بشری آنها قرار داده اند اما متکلمان شیعه استدلال ورزی و عقلانیت خود را با آموزه های برهانی قران و عترت آغاز کرده اند. فیلسوفان در این سیر علمی و فلسفی خود به عقایدی چون وحدت وجود، عینیت خالق و مخلوق، قدم عالم، نفی خلقت و ... رسیده اند اما متکلمان به خداوند خالق و قادر و مختار و متعالی از هر گونه مجانست با مخلوقات و ... رسیده اند. فلاسفه با ادعای عقلانیت و استقلال در فهم براهین عقلی از آموزه های برهانی و عقلانی قران و اهل بیت علیهم السلام فاصله گرفته تا انگ تعبد و نقلی گرایی نخورند اما در فرجام این مسیر به وادی بدترین تقلیدها افتادند و طوق تقلید الهه پرستان یونانی را به گردن خود آویختند. مرحوم شیخ محمد رضا مظفر در مقدمه ای که بر اسفار ملا صدرا دارد، می‌نویسد:

«ملا صدرا بر بزرگان فلاسفه و اولیاء در مشاهدات و مکاشفات نوری شان از جمله در مورد مثل افلاطونی درود می‌فرستد و می‌گوید: افلاطون و امثال او در اثبات این نظریه به صرف

مشاهدات و مکاشفات صریح و مکرری که برایشان رخ داده است اکتفاء کرده اند و برای دیگران حکایت کرده اند بدون ارائه برهان و دلیل لکن برای انسان نسبت به آنچه که این فلاسفه بر آن اتفاق کرده اند اطمینان حاصل شده و نسبت به آنچه که مشاهده و مکاشفه کرده اند جزم پیدا می شود و هیچ کس حق ندارد در این موضوع با آنها مجادله و مخالفت کند چرا که انسان ها وقتی در مورد اوضاع کواکب و تعداد افلاک به رصد های حسی نجومی یک شخص مثل ابرخس یا چند شخص که در معرض غلط های فاحش است اعتماد می کنند، اعتماد به اقوال فحول فلاسفه که مبتنی بر رصد های مکرر عقلی آنان است و احتمال خطاء در آنها نمی رود، سزاوار تر است.»

مرحوم مظفر بلا فاصله بعد از نقل قول فوق با لحنی طعن آلود می افزاید: این نهایت چیزی است که می توان در ستایش از رصدهای عقلی [فیلسوف یا فیلسوفانی] گفت: «احدی حق ندارد با آنها مخالفت کند» و «احتمال خطاء در آنها راه ندارد.» [11] !!

امام صادق علیه السلام در رساله‌ای به مذمت کسانی می پردازد که فارغ از تعلیم و حیوانی حجج الهی و کانون عصمت به نظریه سازی و فلسفه بافی دست می زنند:

«هر کس دگران را به سوی روش و استدلال و اندیشه‌های خوش فراخواند نه انصاف دارد و نه به توجیهی صحیح می‌رسد؛ ز را آن دگران ز، نظر امت و اندیشه‌ها و استدلالی دارند و هیچ‌کس نمی‌تواند آن را بر نظر امت و روانشان ستا چه بسا خود ایشان پس از اندکی به شاگردان خود محتاج شوند. ما خود ز ده‌ام که برخی از شاگردان - ولو پس از مدتی - از استاد خود فراتر می‌روند؛ و معلمان را هم گاهی ده‌ام که در نظر امت خود محتاج به نظر هلی و روان خود می‌گردند.

در نتیجه مودن هم ن راهها است که جاهلان به حد افتاده و اهل شک و تردید، اسرار گمان‌ها و حدس‌ها و تخمینات خود شده‌اند. اگر خداوند، مودن چند راهی را جز می‌دانست دگر امیران را با آن‌های محکم و قاطع بر نمی‌انگخت، و بر او بافی و جهالت‌پردازی خرده نمی‌گرفت. آنگاه که مردمان، حق را نشناختند و از نعمت او روی برگردانیدند و به جهالت و افکار خود ساخته، خوش را مستغنی از علم الهی دانستند و با کنار نهادن انبیا و امامان معصوم علیه السلام به افکار و اندیشه‌های خود اکتفا کردند، خداوند هم ایشان را با ساخته‌ها شان واگذاشت و خوار و ذلیلشان فرمود، تا آنجا که ایشان، آنکس خود را پرستش می‌کنند و خود نمی‌فهمند!

آری، اگر خداوند به این اعمال و نظریه‌پردازی‌های ایشان راضی بود دگر برای ایشان امیران را نمی‌فرستاد که با احکام روشن و قاطعانه‌ی خود، اختلافات ایشان را ریشه‌کن سازند و از افکار خود ساخته، بازشان دارند.

ما دل‌داریم رضایت خداوند به مودن این راه‌ها را نمی‌دانیم که امیران با اموری متنوع و صریح مبعوث شده‌اند و از پرداختن به امور مورد اشکال و هلاک‌کننده نپس فرموده‌اند. خداوند ایشان را همراه اموری که از رأی و قیاس برکنار است، راه و راهنما به سوی خود قرار داده است. پس هر کس بخواهد آنچه نزد خداوند است با تفکر و اندیشه و استدلال [شخصی] در ابد، جز بر دوری خود از خداوند نفاذ دهد. هرگز امیری مبعوث نگردد - اگر چه ساله این دراز عمر کند - که از مردمان چیزی را بی‌رد که با آنچه از نزد خداوند آورده است مخالف است تا آنکه لازم آید گاهی تابع باشد و دیگر گاه متبوع!

و هرگز ده‌اند نشد که امیری در آنچه آورده است بر اساس تفکر و رأی خودش سخن براند... و این خود برای عاقلان، دل‌دار است بر آنکه نظر ه پردازان بر خطا و بر باطلند.... پس از دو خصلت بر حذر باش:

1.1. نکته آنچه را خود به آن می‌رسی ارائه دهی و جاهلانه و نادانسته، به رو خوستن باشی.

2. از مکتب و تعالیم انبیا که بدان، از مندی خود را مستغنی شماری، و آن را که به سوی او باز خواهد گشت تکذیب کنی.

بپره ز ازا، نکته حق را از روی خستگی و ملالت واگذاری، و از روی جهل و ضلالت، باطل را از کوشش شمار؛ چرا که ما هرگز کسی را که به روی خود ش باشد و از آنچه به آن داشته به قدم فراتر نهد ندیم که هدایت گردد. پس در آنچه گفته به خوب به بندش. [12]

ونس بن عبدالرحمن گوید: به امام کاظم علیه السلام عرض کردم: توحید الهی را چگونه بشناسم؟ فرمودند:

1. و من، لا تكون مبتدعا، من نظر بر رأیه هل كك، و من تارك أهل به، و من تارك كتاب الله و قول نبيه كفار. [13]

در علم توحید و خداشناسی بدعت‌انذار مباحش و در این راه با پای خود گام مزن، هر کسی عقده‌اش را به رأی و نظر خود ش برگزیند، هلاک خواهد شد و هر کس اهل بهت به امیرش را واگذارد گمراه خواهد شد و هر کس کتاب خدا و گفتار به امیرش را وانهد کافر خواهد شد.

والمسالام

[1]. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، 2/530

[2]. رجال نجاشی / 307

[3]. مطهری، مرتضی، شرح منظومه، 1/256 - 257

[4]. کافی، 1/120

[5]. ع. ون اخبار المرضاعه 4 السلام : 1/121؛ بحار الأنوار: 4/221.

[6]. ع. ون اخبار المرضاعه 4 السلام : 1/129؛ توحید: 186؛ بحار الأنوار: 174.

[7]. احتجاج، 337 - 338؛ بحار الأنوار، 10/166.

[8]. كشف المراد، 57.

[9]. برای اطلاع بیشتر در این موضوع مراجعه کنید به کتاب فراتر از عرفان نوشته حجت الاسلام و المسلمین حسن میلانی و نیز کتاب احتجاج مرحوم طبرسی

[10]. اصول کافی ج 1 کتاب العقل و المجهل ح 29

[11]. اسفار ج 1 مقدمه ص ح و ط

[12]. وسائل الشیعه، 18/32

[13]. کافی: 1/56.